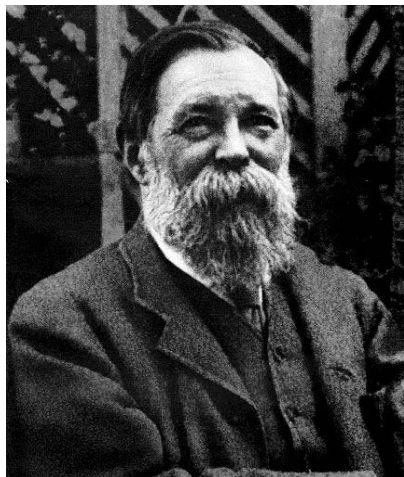


«ایدئولوژی آلمانی»، دستیافتی فلسفی در نقد ایدئولوژی

(۲)



«... و کمونیسم اکنون، دیگر خیال و توهم برای یک جامعه‌ی کامل تا حد ممکنه ایده‌ال نیست، بلکه فهم [فهم علت و معلولی] طبیعت، شرایط و اهداف عمومی نهایی مبارزه‌ای است که به وسیله‌ی پرولتاریا به پیش برده می‌شود.»¹

پاسخی به تبلیغات محسن حکیمی - بابک احمدی²

در بخش نخست³ این نوشتار با این پیش درآمد آغاز شده بود:

¹Frederick Engels, On The History of the Communist League, First Published:

Nov 12-26, 1885 in *Sozialdemokrat*; *Marx and Engels Selected Works*,

Volume 3, Progress Publishers, Moscow 1970; (تاریخ جامعه کمونیست،

برگردان به فارسی و داخل [] از نویسنده این نوشتار.

² در بخش یکم این نوشتار، آقای حکیمی فعال «کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری»، معرفی شده بود، با پوزش از این اشتباه و با سپاسگزاری از دوستان عزیز که یادآور شدند. آقای حکیمی نوشته خود را با امضاء «کمیته آهنگی» به پایان برده بود.

³ بازتاب یافته در شبکه های اینترنتی از جمله

www.communshours.com, http://www.azadi-b.com/M/2012/01/post_364.html,

[http://payam.se/index.php?option=com_content&view=article&id=8088:l-r-&catid=21:1389-12-27-00-15-](http://payam.se/index.php?option=com_content&view=article&id=8088:l-r-&catid=21:1389-12-27-00-15-59&Itemid=44)

http://www.ofros.com/maghale/mansoran_idologi.htm

<http://pezhvakeiran.com/page1.php?id=38997>

این نوشته بیش از همه گامی است، در بازنگری اندیشه‌های کمونیستی انگلس. به بیانی دیگر، در راستای فلسفه و در نقد ایدئولوژی. و نیز اشاره به اتهام‌های کینه توزانه ای دارد علیه یکی از نظریه پردازان دانش مبارزه طبقاتی، یعنی فردریک انگلس. بخش دوم را در پیوستار همین هدف، رویکرد دارد.

این نوشتار که به صورت دفتری سامان یافته، به ناچار برای پرهیز از خستگی خوانندگان، در چند بخش بازتاب می‌یابد و پیش و بیش از همه گامی است در بازنگری اندیشه‌های کمونیستی انگلس.

ناچارم که نقل قولهای درازی از مارکس و انگلس بیاورم، تا اتهام‌های ب. احمدی / م. حکیمی را با مستندهای خود مارکس و انگلس روبرو سازم.

انگلس در بازبینی و یابش دوباره ایدئولوژی آلمانی در سال ۱۸۸۶ به دستنوشته‌های سال‌های ۴۶- ۱۸۴۵ باز می‌گردد. بخش نخست را می‌یابد و دستنوشته‌ای از مارکس «در باره تزه‌های فویرباخ»:

«فصل فویرباخ در این دستنویس تمام نیست. بخشی که آماده است عبارت از شرح فهم مادی تاریخ. این شرح، فقط نشان می‌دهد که چه اندازه آگاهی آنروزی ما در رشته تاریخ اقتصادی هنوز نارسا بود. در دستنویس انتقادی از خود آموزش فویرباخ وجود نداشت، بنابراین، نمی‌توانست برای هدف کنونی قابل استفاده باشد. ولی در عوض در یکی از دفاتر کهنه‌ی مارکس، یازده تز در باره فویرباخ یافتم که به صورت پیوست چاپ شده است و این تزه‌ها یادداشت‌هایی است که با سرعت نوشته شده و قصد، آن بوده که بعدها ساخته و پرداخته گردد و به هیچ روی، برای چاپ در نظر گرفته نشده است. ولی ارزش آنها به‌سان سند بنیادینی که نطفه‌ی پر نیوع جهان بینی نوین را در بردارد، از اندازه و میزان افزون است.»⁴

⁴ انگلس، پیشگفتار، لودویگ فویرباخ و پایان فلسفه‌ی کلاسیک آلمانی، ۱۸۸۸، نشر اشتوتگارت.

این هم‌رزم، از بهار سال ۱۸۴۴، که سالنامه‌ی آلمانی – فرانسوی در پاریس انتشار می‌یافت، تا نشر مانیفست کمونیسم در سال ۱۸۴۸، از ایدئالیسم عینی هگلیسم و دمکراتیسم انقلابی به کمونیسم فراروئیده بودند. ایدئولوژی آلمانی، در این فرایند، به سان متکامل‌ترین دستاورد این تکامل و بینش فلسفی، نقد هگلیسم و دیگر هگلی‌های چپ همانند فوئرباخ آفریده می‌شود. هرچند کتاب «خانواده مقدس»، نقدی بر برادران باوئر، گامی درخشان در این روند تکاملی است. «خانواده مقدس»، یا (نقد انتقاد نقاد. علیه برونو باوئر و شرکاء)، نخستین دستاورد همکاری مارکس و انگلس در سال ۱۸۴۴ در پاریس آفریده شد:

«تاریخ شخصیتی جداگانه نیست که انسان را به سان ابزاری برای اهداف خود به‌کار برد. تاریخ چیزی نیست جز کنش انسان که در پی اهداف خود می‌کوشد.»⁵

پیش از پرداختن به ایدئولوژی آلمانی، «خانواده مقدس» همراه با مارکس در سال ۱۸۴۴ در دیدار کوتاه در پاریس، در نقد برادران بائر، پرودن، فوئرباخ، همراهان، پیش‌درآمدی بود در نقد فلسفه منتقدین چپ هگل که در چنبره‌ی متافیزیسم مانده و به ماتریالیسم دیالکتیک، رویکردی نیافتند. مارکس و انگلس، در آغاز فوریه‌ی سال 1845 که مارکس به سبب فعالیت‌های سیاسی و نیز فشار دولت آلمان به دولت فرانسه که او را به عنوان «انقلابی خطرناک» زیر پی‌گرد قرار داده بود، از پاریس به بروکسل اخراج تا اوائل آوریل که انگلس به مارکس پیوست، یازده‌تذ در باره‌ی فوئرباخ، تنظیم شده در پیش‌روی داشتند. یازده‌آنتی‌تذ، نقد تمامی فلسفه تاریخ و تاریخ فلسفه را طراحی می‌کند. به بیان انگلس، تذها:

«نخستین سند دربر دارنده‌ی هسته‌ی بی‌همانند جهان بینی نوین» بودند. برابر نهادها، همانند ستون‌های کهکشان فلسفه، ایدئولوژی آلمانی را به سلاح نقد کشانید.

«افکار طبقه حاکم در هر عصر، افکار حاکم آن عصر است، یعنی طبقه‌ای که نیروی مادی حاکم در جامعه است در عین حال نیروی معنوی حاکم آن

⁵ مارکس، انگلس، خانواده مقدس، ترجمه تیرداد نیکی

<http://www.k-en.com/Book/marx/Moghadas/fehrest.html>

نیز می باشد. طبقه ای که وسایل تولید مادی را در اختیار دارد، در عین حال وسایل تولید معنوی را نیز در دست دارد...»⁶

این است بیان هستی شناسی (آنتولوژی) ماتریالیسم عینی.

انگلس، دو سال پس از درگذشت مارکس، در نوشتار «درباره تاریخ جامعه کمونیست‌ها»، در سال 1885 چنین می نویسد:

«هنگامی که در تابستان ۱۸۴۴ در پاریس به دیدار مارکس رفتیم، توافق ما پیرامون تمامی عرصه‌های تئوریک آشکار گردید و کار مشترکمان از همان هنگام آغاز شد.

هنگامی که، در بهار سال ۱۸۴۵، باردیگر به بروکسل رفتیم، مارکس به طور کامل، تئوری سیمای ماتریالیستی تاریخ را در جلوه‌های اصلی و از پایه بیان شده در بالا را ارائه داده بود. اکنون، ما خود باید در جهت گوناگون، موشکافانه به تفصیل جزئی‌ترین وجوه دستاورد نوین، می‌پردازیم.

این کشف، که انقلابی در علم و تاریخ است، همانگونه که دیدیم، در پایه از آن مارکس است. کشفی که من کمترین ادعای سهمی در آن را دارم. به هر روی، برای جنبش کارگری معاصر اهمیت حیاتی دارد. کمونیسم بین فرانسوی‌ها، و آلمانی‌ها، چارتیسم میان انگلیسی‌ها دیگر به سان چیزی تصادفی که می‌تواند گویی اتفاق نیفتاده است، به شمار نمی‌آید. این جنبش‌ها خود را اینک به‌سان جنبش طبقه مدرن استثمار شده معرفی می‌کنند، پرولتاریا، به‌سان کم و بیش جلوه‌های پیشرفته‌ی مبارزه تاریخی ضروری است، علیه طبقه حاکمه، سرمایه‌داری؛ به سان جلوه‌هایی از مبارزه طبقاتی، اما چشم گیرتر و متمایزتر از مبارزات طبقاتی پیشین این پدیده، به این گونه که طبقه استثمار شونده امروزی، پرولتاریا، به رهایی خواهد

⁶ کارل مارکس، فریدریش انگلس، ایدئولوژی آلمانی، برگردان از آلمانی و چاپ از نشر کارگر اول ماه مه 1976، بخش اول، ص 32.

رسید مگر آنکه، جامعه به تمامی از لایه‌ها و طبقات و از مبارزه طبقاتی

رهایی یابد.⁷»

سبب عمده‌ای که مارکس و انگلس را به ضرورت نقد ایدئولوژی یا به بیان دیگر، ایدئولوژی حاکم بر جهان فلسفه کلاسیک تا آن زمان در سرزمین تاریخ فلسفه دوران، یعنی آلمان واداشت، حضور و چیرگی دیدگاه فلسفه هگل و نیز تداوم آن نزد ناقدینی همانند لودویگ فوئرباخ بود. هم او که «درباره جوهر مسیحیت» و نیز «فرد و دارائی اش» را در شماره دوم سال 1845 فصل نامه‌ی **ویگانده**، نگاشته بود. و به ویژه مقالات برونو باوئر به نام "توصیف شخصیت لودویگ فوئرباخ" و **ماکس اشتیرنر** و دیگر هگلی‌های چپ که سرآمد فیلسوفان چپ هگلی بودند، به ضرورت نقد ایدئولوژی آلمانی فوئرباخ، این فیلسوف رزمنده و رادیکال یاری می‌رسانید.

بخش نخست کتاب، هر چند پایان نیافت و همیشه در حال تکمیل بود، برای چاپ نخست آماده شد، اما هیچگاه در زمان زندگانی مارکس و انگلس، هیچ ناشری به چاپ آن نپرداخت. پیشگویی مارکس درست درآمد، کتاب به راستی به نقد جوته‌ی موش‌ها روبرو شده بود و انگلس، در بازنگری نزدیک به 40 ساله، به تنهایی باید بخش به جای مانده را نجات می‌داد.

مارکس نیز هم آوایی در این پیکار فلسفی را 26 سال پیش از یادآوری سپسین انگلس در باره چگونگی ضرورت نقد ایدئولوژی و دفاع از فلسفه، در سال 1859 چنین بازمی‌نویسد:

«فردریک انگلس از راه دیگری به نتیجه ای که من رسیده بودم رسید و با وی از زمان انتشار مقاله تابناکش در زمینه نقد مقولات اقتصادی (مندرج در سالنامه آلمانی - فرانسوی)⁸ از راه مکاتبه به طور پیوسته تبادل نظر می‌کرده‌ایم- هنگامی که او نیز در بهار ۱۸۴۵ برای ماندن، به بروکسل آمد،

⁷Frederick Engels, On The History of the Communist League, First Published:

Nov 12-26, 1885 in *Sozialdemokrat; Marx and Engels Selected Works*,

Volume 3, Progress Publishers, Moscow 1970; (تاریخ جامعه کمونیست،

برگردان به فارسی و داخل [] از نویسنده این نوشتار.)

⁸سالنامه آلمانی- فرانسوی در پی تعطیلی روزنامه راین در کلن به سردبیری مارکس در سال 1843، نشریه سالانه‌ای به زبان آلمانی جایگزین آن شد که مارکس و آرنولد روگه باهم سردبیری آنرا بر عهده داشتند. از این سالنامه تنها دو شماره در یک مجلد در سال ۱۸۴۴ در پاریس منتشر شد.

برآن شدیم که به یاری هم، دریافت‌های خود را در مخالفت با بینش‌های ایدئولوژیکی فلسفه آلمانی و در حقیقت به عنوان تسویه حساب با وجدان فلسفی پیشین خود، منتشر کنیم. این مقصود ما به صورت نقد فلسفه پسا هگلی، جامه‌ی عمل به خود پوشید. مدت درازی، پس از آنکه دست‌نویس‌های مربوطه در وست فالی به‌دست ناشرین رسید، خبر یافتیم که سبب تغییر اوضاع، امکان چاپ آن نیست. از آنجا که مقصودمان روشن شدن مطالب برای خودمان برآورده شده بود، دست‌نوشته‌ها را با طیب خاطر به دندان‌های انتقاد موش‌ها سپردیم.⁹

مارکس در همین پیشگفتار به کار آفرینش مشترک مانیفست کمونیست اشاره می‌کند. و نیز، به دیگر «نکات برجسته‌ی دریافت‌های ما» از جمله «فقر فلسفه» و و. اما منهیان، نخوانده و خواننده‌ی این حقایق، چشمانشان بر آنچه نمی‌کشایند، آفتاب حقیقت است. به مارکس باز می‌گردیم تا انگلس را در بیان حقیقت از زبان او بیابیم:

«از جمله آثار پراکنده‌ای که ما در آن زمان برای ارائه جنبه‌های مختلف دیدگاهمان به مردم به رشته تحریر در آوردیم، تنها به ذکر مانیفست که کار مشترک انگلس و خود من بوده است و بحثی پیرامون مبادله آزاد که خود من منتشر نمودم بسنده می‌کنم. نکات برجسته دریافت‌های ما، نخست در چارچوبی آکادمیک، هرچند جدل‌وار (پولمیک) در کتاب «فقر فلسفه» من عرضه شد. این کتاب که روی سخنش با پرودن بود در سال ۱۸۴۷ انتشار یافت.»¹⁰

پس از مرگ انگلس، دست نوشته ایدئولوژی آلمانی، به دست سوسیال دموکرات‌هایی همانند ادوارد برنشتاین (پدر رویونیسم) رسید؛ سالها گذشت تا سرانجام به چاپ رسید. سپس، سال 1933 بخش نخست کتاب، برای نخستین بار در شوروی به زبان روسی و در سال 1932 برای نخستین بار در آلمان منتشر شد.

با مروری کوتاه با انگلس همراه می‌شویم تا برخی نکات نیامده و کتمان در نوشتار آقای حکیمی را یادآور شویم.

⁹ کارل مارکس، نقد اقتصاد سیاسی، (بین اوت تا سپتامبر ۱۸۵۷، پیشگفتار مارکس).
¹⁰ کارل مارکس، همان منبع بالا.

فردریک انگلس

فردریک انگلس (Friedrich Engels) زاده‌ی ۲۸ نوامبر ۱۸۲۰ در بارمن (Barmen)، پادشاهی پروس، فوپرتال (Wuppertal) کنونی در آلمان می‌باشد. هفتاد و پنج سال می‌گذرد که در ۵ اوت ۱۸۹۵ در لندن، چشم بر جهان می‌بندد. انگلس، در سال ۱۸۴۱ زمانی که با ارتش پروس در رسته‌ی توپخانه به برلین آمد، با شرکت در کلاس‌های درس فلسفه، به هگلیست‌های چپ می‌پیوندد. از آن زمان، با نام مستعار با روزنامه راین (راینیش زایتونگ) که مارکس سر دبیر آن است، به همکاری می‌پردازد. در سال ۱۸۴۲ بیست و دو ساله است که با پافشاری پدر به انگلستان فرستاده شد تا در شرکت ریسندگی ویکتوریا اِرمِن و انگلس (*Ermen & Engels*) به مدیریت بماند. در راه این سفر است که در دفتر روزنامه راین، برای نخستین بار با مارکس دیدار می‌کند.

نوامبر ۱۸۴۲ نخست انگلس به انگلستان با گرایش مویس هس و با کمونیسم غیر طبقاتی و رادیکالیسم خرده بورژوایی، زیر تاثیر پرودن است. پرودن در آن زمان «مالکیت چیست؟» را نوشته است. انگلس این اثر را «کمونیستی» می‌یابد؛ اما به زودی از آن می‌گذرد. در سال ۱۸۴۳ با «جهان اخلاقی نو» و «روزنامه ستاره شمال» روزنامه اوئنیست‌ها (ارگان‌های پیروان روبرت اوئن سوسیالیست تخیلی) و نیز جنبش چارتریست همکاری می‌کند.

سال ۱۸۴۳ در منچستر با کارگر جوان، ماری برنز (1823-63 Mary Burns)، که پدرش و شاید که خود وی در همان کارخانه کارگر بود، آشنا می‌شود و تا پایان زندگی ماری، همراه و یار یکدیگر می‌شوند. ماری جونز، دنیای کارگران، زندگی، شرایط کار و زیست و مبارزه طبقه کارگر در انگلستان را برای انگلس نمایان می‌سازد. هم او است که زمینه ساز کتاب ارزشمند وضعیت طبقه کارگر در انگلستان است.

انگلس، به این گونه، در سال ۱۸۴۳-۴ وضعیت طبقه کارگر در انگلستان را به یاری ماری برنز می‌نویسد و گنجینه‌ی سرشاری از مفاهیم طبقاتی و انقلابی به سان اندیشه‌های طبقه کارگر ارائه می‌دهد. در این اثر است که **سازمان سیاسی طبقه، طبقه کارگر و مفهوم طبقه حاکم را برای نخستین بار به کار می‌برد. مفهوم بورژوازی به سان طبقه حاکم، خود-سازمان یابی طبقه، خود-رهایی، نظریه انقلاب کارگر، مفهوم دولت** و او که مارکس با نبوغی ویژه، زمینه ساز تحلیل‌ها و مفهوم سازی‌ها و دانش مبارزه طبقاتی گردانید، از انگلس در این اثر بزرگ سرچشمه می‌گیرد تا به مفاهیم کمونیستی در آیند.

ادامه دارد...

عباس منصوران

a.mansouran@gmail.com

نیمه نخست ژانویه ۲۰۱۲ / دی ماه ۱۳۹۰